

مروری بر قواعد قابل اعمال در جبران خسارت وارد بر عقل

عباس میرشکاری^۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۹/۱۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۸/۲۹

چکیده:

عقل، موهبتی الهی است که فواید آن بی‌نیاز از توضیح است. با توجه به این اهمیت انکارناپذیر، چگونگی جبران خسارت وارد بر آن، به‌عنوان موضوع این مقاله، انتخاب و سعی شده قواعد حاکم بر جبران خسارت وارد بر عقل، مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.

واژگان کلیدی: عقل، دیه، خسارت، منافع، مسئولیت مدنی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. نویسنده مسئول؛ دانشجوی دکتری رشته حقوق خصوصی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران و وکیل دادگستری.

مقدمه:

پرداختن به چگونگی جبران خسارت وارد بر عقل از دو جهت اهمیت دارد:

اول: اهمیت ذاتی خود عقل است؛ نقشی که این عنصر در زندگی انسان دارد، بی‌نیاز از گفتن است. از همین رو، پرداختن به چگونگی جبران لطمه وارد بر آن از اهمیت برخوردار می‌باشد. در شرح احادیثی که به این مورد پرداخته‌اند به اهمیت عقل اشاره شده است. «و فی کتاب النبی صلی الله علیه و آله و سلم لعمر بن حزم " و فی العقل الدیه " و لأنه أكبر المعانی قدرا و أعظم الحواس نفعا فإن به یتمیز من البهیمه و یعرف به حقائق المعلومات و یهتدی إلى مصالحه و یتقی ما یضره و یدخل به فی التکلیف و هو شرط فی ثبوت الولايات و صحه التصرفات و أداء العبادات فکان بایجاب الدیه أحق من بقیه الحواس...» (ر.ک.: عبدالله بن قدامه، بی‌تا، ص. ۶۳۵، البهوتی، ۱۴۱۸، ص. ۶۲؛ شربینی، محمد بن أحمد، بی‌تا، ص.

(۱۶۷)

دوم: در فقه، در مقابل دیه نفس، دیه اطراف قرار داده شده و آن را در دو دسته کلی بررسی می‌کنند: دیه اعضا و دیه منافع. (حلی، ۱۴۱۳، صص. ۶۶۹ و ۶۸۴؛ خمینی، ۱۴۰۹، ص. ۵۷۰؛ «القول فی الجنایة علی الأطراف و فیه مقاصد المقصد الأول فی دیات الأعضاء...»؛ همان، ص. ۵۸۷؛ «المقصد الثانی فی الجنایة علی المنافع») در دیه اعضا، از دیه اعضای مادی بدن مانند مو، چشم، بینی، لب و... صحبت می‌کنند و در دیه منافع، عمدتاً حواس مورد بررسی قرار می‌گیرد که آن‌ها را نیز بر ۸ قسم دانسته و از منافی مانند حس شنوایی، بینایی، بویایی، چشایی و گویایی، سخن رانده‌اند. (الشهید الثانی، ۱۴۱۰، ص. ۲۵۴؛ برخی دیگر بر هفت نوع تقسیم کرده‌اند: جواهری، ۱۳۶۷، ص. ۲۹۱)

دیه عقل را نیز در همین قسم قرار داده‌اند. (فیاض، بی‌تا، ص. ۴۲۴؛ ابن قهد حلی، بی‌تا، ص. ۲۵۴)

قانون مجازات اسلامی اما از این رویه منطقی تبعیت نکرده است. عنوان باب نهم کتاب چهارم این قانون «دیه اعضا» نام دارد در حالی که در این باب علاوه بر پرداختن به دیه اعضای مادی مانند چشم و بینی، به دیه منافع نیز پرداخته شده است.

به هر حال، جدا از این تفاوت شکلی در تقسیم‌بندی و جدا از این که دیه عقل به‌عنوان یکی از مصادیق اصلی دیه منافع مطرح می‌شود که به نوعی مطالعه آن مروری بر قواعد

کلی حاکم بر دیه منافع نیز خواهد بود؛ نکته حائز اهمیت، پذیرش امکان مطالبه خسارت منفعت از دست‌رفته است: امری که می‌تواند به نوعی موقعیت امکان مطالبه عدم‌النفع در فقه را مستحکم سازد.^۱

در این مقاله، در دو مبحث به چگونگی جبران خسارت وارد بر عقل خواهیم پرداخت. در مبحث اول، ضمانت اجرای خسارت وارد بر عقل بررسی می‌شود و در مبحث دوم، به تغییر میزان خسارت و تأثیر احتمالی آن بر میزان دیه می‌پردازیم.

اما پیش از آن، ذکر نکته‌ای مقدماتی در مورد عقل لازم است. در فقه از این مفهوم

۱. ریشه‌یابی علت ممنوعیت مطالبه عدم‌النفع در فقه با توجه به استحکام قاعده لاضرر قابل توجه است. چه اگر بپذیریم قاعده لاضرر در صدد نفی ضرر می‌باشد دیگر چه تفاوتی است میان آن که ضرر جنبه مثبت داشته باشد یا جنبه منفی. با این حال، به نظر می‌رسد دلیل عدم پذیرش قابلیت مطالبه عدم‌النفع، تأکید فقها بر حکم قاعده مورد بحث و عدم توجه لازم به موضوع باشد. نکته مقدماتی این که قاعده لاضرر از دو قسمت تشکیل شده است: ضرر به‌عنوان موضوع و لا به‌عنوان حکم آن. در فقه تأکید عمده بر خود حکم (لا) است به جای آنکه تأکید بر (ضرر) باشد. برای همین، هم فقها به جای آنکه مانند انسانی متعارف به مفهوم عرفی ضرر پای‌بند باشند و در همین راستا تشخیص ضرر و مصادیق آن را به عرف واگذارند، با تکیه بر حکم قاعده سعی در تشخیص مصادیق ضرر داشته‌اند. به گمان نگارنده، علت این امر در رسائل شیخ قابل ردیابی است. شیخ قبل از بیان معنای ضرر می‌نویسد: «فالمهم بیان معنی الضرر والضرار...» وی سپس به بیان معنای ضرر به اجمال می‌پردازد. اما هنگامی که نوبت به شرح حکم (یعنی لا) می‌رسد می‌نویسد: «معنی نفی الضرر فالأهم فی ذلك بیان معنی النفی.» ملاحظه می‌شود که شیخ بیان معنای نفی را نسبت به بیان معنای ضرر اهم می‌داند. (انصاری، رسائل فقهیه، باقری، ج. اول، ۱۴۱۴، صص. ۱۱۲-۱۱۳) در همین راستا، اگر هم قرار است توجهی به ضرر شود، از حکم (لا) به موضوع (ضرر) می‌رسند. از همین‌رو است که محدوده "ضرر" به‌عنوان موضوع را عبارت "لا" یعنی حکم تعیین می‌کند. به همین دلیل است که در رسائل فقهیه (ص. ۱۱۹) می‌خوانیم: «وجه عدم شمول القاعده من أن القاعده ناظره إلى نفی ما ثبت بالعمومات من الأحكام الشرعیه، فمعنی نفی الضرر فی الاسلام أن الأحكام المجعوله فی الاسلام لیس فیها حکم ضرری. و من المعلوم أن حکم الشرع فی نضائر المسأله المذكوره لیس من الأحكام المجعوله فی الاسلام، و حکمه بالعدم لیس من قبیل الحکم المجعول، بل هو إخبار بعدم حکمه بالضمان، إذ لا یحتاج العدم إلى حکم به، نظیر حکمه بعدم الوجوب أو الحرمة أو غیرهما، فإنه لیس انشاء منه بل هو إخبار حقیقه.»

با این حال، گفتنی است که دقت‌های فلسفی در مفاد قاعده، فقها را از داشتن برداشتی متعارف از قاعده، فاصله انداخته است. برای همین است که به جای آن که با نگاهی متعارف عدم‌النفع را از مصادیق ضرر بشمارند و یا حداقل تشخیص آن را به عرف واگذارند درصدد یافتن نسبت منطقی این دو هستند و در مقام نتیجه‌گیری رابطه این دو را نسبت به یکدیگر تضاد می‌دانند نه تناقض. (رکن: الحسینی المراعی، العناوین الفقهیه، ج. اول، ص. ۳۱۰).

تعاریفی ارائه شده و تقسیم‌هایی به عمل آمده است.^۱ قانون مجازات اما بدون ارائه تعریف، در ماده ۴۴۸ مرجع تشخیص زوال عقل یا نقصان آن را به عهده دو نفر خبره عادل گذاشته و در صورت اثر اختلاف در رأی خبرگان، قول جانی را با سوگند مقدم می‌داند. اهمیت معنای عقل از این جهت است که باید عقلی وجود داشته باشد تا "زوال عقل" معنا داشته باشد. همان طور که باید بینایی باشد تا "از بین بردن آن" معنا بیابد. با این حال، صرف وجود عقل کافی است و کیفیت آن در حکم استحقاق يك ديه کامل بی تأثیر است؛ همان طور که کیفیت بینایی نیز تأثیری در حکم نخواهد داشت (تبصره ۴۵۷ ق.م.ا.). به هر حال، این نکته از ماده ۴۴۸ ق.م.ا. قابل استنباط است که همان طور که مرجع تشخیص زوال یا نقصان عقل، دو نفر خبره می باشد؛ مرجع تشخیص خود عقل نیز خبرگان می‌باشند. به این ترتیب، اگر به تشخیص دو خبره، فرد مجنون باشد طبیعتاً مستحق ديه عقل نخواهد بود.^۲

مبحث اول: چگونگی جبران خسارت: قصاص، ديه، ارش؟

الف - قصاص:

در فقه، امکان قصاص در برابر لطمه وارد بر عقل پذیرفته نشده است. عمده دلیل فقهی در نفی قصاص، این است که در قصاص عضو، باید محل مورد قصاص مشخص باشد. این در حالی است که محل دقیق عقل مشخص نیست: قلب یا مغز؟ (جواهری، ۱۳۶۷، ص. ۲۹۱: «لا قصاص فی ذهابه و لا فی نقصانه... لعدم العلم بمحله... المختلف فيه أنه القلب أو الدماغ أو غيرهما، بل و مع العلم به لما فيه من التغير»؛ خمینی، ۱۴۰۹، ص. ۵۸۷: «به نظر برخی، اکثر فقها محل آن را قلب دانسته‌اند».

۱. برای دیدن تعریفی از عقل، ر.ک.: زبیدی، ۱۴۱۴، ص. ۵۰۴: «العقل: ضد الحمق، أو هو العلم بصفات الأشياء من حسنها و قبحها، و کمالها و نقصانها، أو هو العلم بخیر الخیرین و شر الشرین، أو مطلق لأمور أو لقوه بها یكون التمييز بين القبح و الحسن...». در فقه، برخی میان عقل غریزی و عقل مکتسب تمایز گذارده‌اند و تنها در مورد اولی قائل به ديه کامل شده‌اند و در مورد دومی قائل به ارش. (شریعی، بی تا، ص. ۱۶۷).

۲. ماده ۶-۴۲۵ لایحه قانون مجازات اسلامی: «در صورت فقدان اقرار، بینة و علم قاضی، مرجع تشخیص زوال یا نقصان عقل یا اختلال‌های روانی، نظر کارشناس مورد وثوق است و اگر با نظر کارشناس، موضوع روشن نشود، در صورت وجود لوث قول مجنی علیه یا ولی او با قسامه شش قسم به ترتیبی که در ماده ۳-۴۱۳ مقرر شد، ثابت می‌شود و در صورت فقدان لوث، قول جانی با سوگند ثابت می‌شود».

شربینی، بی تا، ص. ۱۶۷؛ حلی، ۱۴۱۳، ص. ۶۸۴: «لا یضمن العقل بالقصاص وإن تعمد الجانی، لعدم العلم بمحلّه». البته در این مورد روایتی وجود دارد که به قصاص در آن حکم داده شده است. (برای دیدن تلاش فقها در جمع میان روایت فوق‌الذکر با نفی قصاص: خوانساری، ۱۴۰۵، ص. ۲۵۳)

البته این استدلال در حقوق امروز قانع‌کننده نیست؛ چه مشخص است که محل عقل در سر انسان قرار دارد. با این حال، قانون مجازات اسلامی در ماده ۴۴۵ از همین عقیده پیروی کرده است. بر اساس ماده فوق‌الذکر «از بین بردن عقل یا کم کردن آن موجب قصاص نخواهد شد.» به نظر می‌رسد ماده فوق از مصادیق بند ۴ ماده ۲۷۲ باشد؛^۱ چه در این مورد قصاص موجب تلف جانی خواهد شد. بنابراین به موجب بند «ج» ماده ۲۹۵ برای آن دیه تعیین شده است.^۲

ب - دیه

با نفی قصاص، تنها راه ممکن برای جبران خسارت، دیه است. قول بدون خلاف در فقه نیز مبنی بر تعلق دیه کامل در مورد زوال عقل (به تعبیر فقهی: ذهاب العقل) است. (عبد الرحمن بن قدامه، بی تا، ص. ۵۹۴؛ منزی، بی تا، ص. ۲۴۵؛ فیاض، بی تا، ص. ۴۲۴؛ سمرقندی، ۱۴۱۴، ص. ۱۰۹؛ ابن عبد البر، ۱۴۰۷، ص. ۵۹۷؛ ابن ابی جمهور الأحسائی، ۱۴۰۳، ص. ۳۶۹؛ عبد الله بن قدامه، بی تا، ص. ۶۳۵؛ حلی، بی تا، ص. ۳۹۶؛ حلی، ۱۴۱۰، ص. ۴۱۴؛ علی بن محمد القمی، بی تا، ص. ۵۶۷؛ المنهاجی الأسیوطی، ۱۴۱۷، ص. ۲۲۱؛ جواهری، ۱۳۶۷، ص. ۱۶۹؛ خوانساری، ۱۴۰۵، ص. ۲۵۳؛ علی اصغر مروارید، ۱۴۱۰، ص. ۲۵۲؛ خمینی، ۱۴۰۹، ص. ۵۸۷؛ بیهقی، بی تا، ص. ۸۶)

عمده دلیل بر تعلق دیه کامل، روایت است اما برخی دیگر، به ادله دیگری نیز استناد کرده‌اند؛ از جمله آنکه نصوص بر این امر دلالت دارند که با صدمه به هر چه که یکی از آن در انسان موجود باشد، دیه کامل لازم می‌آید. پس چون تنها يك عقل در بدن وجود

۱. ماده ۲۷۲ - در قصاص عضو علاوه بر شرایط قصاص نفس شرایط زیر باید رعایت شود:

- ۱ - تساوی اعضا در سالم بودن.
 - ۲ - تساوی در اصلی بودن اعضا.
 - ۳ - تساوی در محل عضو مجروح یا مقطوع.
 - ۴ - قصاص موجب تلف جانی یا عضو دیگر نباشد.
 - ۵ - قصاص بیشتر از اندازه جنایت نشود.
۲. ماده ۲۹۵ - در موارد زیر دیه پرداخت می‌شود... ج - مواردی از جنایت عمدی که قصاص در آنها جایز نیست.

دارد با از بین رفتن آن دیه کامل به فرد تعلق می‌گیرد. (جواهری، ۱۳۶۷، ص. ۲۹۱: «نصوص علی وجوب الدیه فی کل ما کان فی الانسان منه واحد»)

برخی دیگر، به قیاس اولویت استناد کرده‌اند: چه وقتی نصوص در مورد از بین رفتن شنوایی بر استحقاق مجنی علیه بر دیه کامل صریح هستند در مورد از بین رفتن عقل، به‌طور اولی، دیه لازم می‌شود. (نووی، بی‌تا، ص. ۸۹: «فإذا وجبت الدیه فی ذهاب الصوت فلان یجب فی ذهاب العقل أولى»)

برخی دیگر، به شباهت عقل با روح استناد کرده‌اند: با از بین رفتن هر يك تکلیف از انسان ساقط می‌شود. پس همان‌طور که خارج کردن روح از بدن دیه کامل دارد، زوال عقل نیز سبب استحقاق دیه کامل می‌شود. (نووی، بی‌تا، ص. ۸۹)

ماده ۴۴۴ ق.م.ا. نیز در تبعیت از نظر اجماعی فقها مقرر می‌دارد:

«هر جنایتی که موجب زوال عقل گردد دیه کامل دارد...»^۱

نوع ضربه‌ای که سبب از بین رفتن عقل می‌شود تأثیری در تحقق دیه نخواهد داشت بنابراین چه سبب از بین رفتن عقل، ضربه مادی باشد و چه اموری نظیر سحر و جادو، دیه ثابت خواهد شد. (خمینی، ۱۴۰۹، ص. ۵۸۷)

ج - ارش:

در شرع، تنها برای زوال کامل عقل، دیه کامل تعیین شده است اما برای زوال ناقص آن، مقدار خاصی به‌عنوان دیه تعیین نشده است. لذا ناگزیر باید از ارش استفاده کرد. (تسریینی، ۱۳۷۷، ص. ۷۷: «فصل: تجب الحکومه فیما... لا مقدر فیہ آی من الدیه و لم تعرف نسبتہ من مقدر»؛ ماده ۳۶۷ ق.م.ا.: «هر جنایتی که بر عضو کسی وارد شود و شرعاً مقدار خاصی به‌عنوان دیه برای آن تعیین نشده باشد جانی باید ارش بپردازد»؛ ر.ک.: رأی شماره: ۶۱۹ - ۲۸/۹/۱۳۷۶ وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور، به نقل از مذاکرات و آراء هیئت عمومی دیوان عالی کشور، ۱۳۷۸، ص. ۴۰۷ تا ۴۲۶). ماده ۴۴۴ ق.م.ا. بر همین اساس، برای نقصان عقل، ضمانت اجرای ارش را تعیین کرده است.^۲ ماده ۴۹۵ همان قانون نیز در مقام بیان چگونگی تعیین میزان ارش مقرر می‌دارد:

۱. ماده ۳ - ۴۲۵ لایحه قانون مجازات اسلامی: «جنایتی که موجب زوال عقل یا کم شدن آن باشد، چنانچه عمدی باشد موجب دیه بوده و جانی قصاص نمی‌شود».

۲. ماده ۱ - ۴۲۵ لایحه قانون مجازات اسلامی: «زایل کردن عقل موجب دیه کامل و نقصان آن موجب ارش است، خواه جنایت در اثر ایراد ضربه و جراحت باشد یا ترساندن و مانند آن.»

«در کلیه مواردی که به موجب مقررات این قانون ارش منظور گردیده با در نظر گرفتن دیه کامله انسان و نوع و کیفیت جنایت میزان خسارت وارده طبق نظر کارشناس تعیین می‌شود.»
در تعیین میزان زوال ناقص می‌توان از دو معیار استفاده کرد: (فیاض، بی‌تا، ص. ۴۲۴؛ نووی، بی‌تا، ص. ۸۹؛ الشهید الثانی، ۱۴۱۰، ص. ۲۵۴)

یک؛ معیار، بررسی زمانی میزان نقصان وارده بر عقل است: این معیار زمانی کاربرد خواهد داشت که فرد بر اثر لطمه واردآمده، دچار جنون ادواری شود. در این صورت، زمان افاقه و زمان جنون فرد را محاسبه کرده و بر همین اساس سهمی از دیه را تعیین می‌کنند. برای مثال، اگر فرد یک روز دچار جنون و یک روز برخوردار از افاقه شود، برخی از فقها حکم به نصف دیه کامل کرده‌اند. (الشهید الثانی، ۱۴۱۰، ص. ۲۵۴؛ جواهری، ۱۳۶۷، ص. ۲۹۱؛ «یقدر بالزمان فان جن یوما و افاق یوما فالذاهب النصف أو جن یوما و افاق یومین فالثلث و هكذا...»)
معیار دوم، نقصان کارکرد عقل است. به این نحو که برخی از کارکردهای مغز دچار اختلال شود. (فیاض، بی‌تا، ص. ۴۲۴؛ عبد الله بن قدامه، بی‌تا، ص. ۶۳۳)

به هر حال، جدا از دو معیار فوق، همان‌گونه که فقها خود معترف‌اند (جواهری، ۱۳۶۷، ص. ۱۶۹؛ شراعی الإسلام، المحقق الحلی، ج. ۴، صص. ۱۰۳۸ - ۱۰۳۹) تعیین میزان دقیق نقصان عقل در نهایت سختی و دشواری است. (شعبه ۷ دادگاه کیفری یک در رأیی که در شعبه ۱۱ دیوان عالی کشور به شماره دادنامه: ۵۶۰/۱۱ و کلاسه پرونده: ۳۱۱۱/۲۶۳۳ در تاریخ ۶۹/۸/۸ تأیید شده است، مصدوم را دچار ضربه مغزی با ۳۰٪ نقص عضو به صورت اختلال در رفتار و کردار و هوش و حافظه می‌داند. رک: بازگیر، ۱۳۷۸، ص. ۱۱۰)

مبحث دوم: تغییر میزان خسارت

بند اول: افزایش خسارت (امکان جمع خسارت وارد بر عقل با سایر خسارات)

گاه علاوه بر خساراتی که مجنی علیه از جهت عقل می‌بیند خسارات دیگری نیز به سایر اعضای بدن وی وارد می‌شود. در این صورت، این سؤال مطرح می‌شود که آیا باید میان این خسارات جمع کرد و جانی را محکوم به پرداخت همگی آنها نمود و یا آن که در این میان باید وی را به پرداخت یکی از خسارات محکوم کرد؟
در واقع، این سؤال به نحوی به‌عنوان یکی از مصادیق اصل جبران کامل خسارات در مسئولیت مدنی مطرح می‌شود. اگر هدف مسئولیت مدنی، جبران خسارت است در این

صورت، همان طور که نباید خسارتی جبران نشده باقی بماند، نیز نباید گذاشت که خسارت دیده از مسئولیت مدنی به عنوان وسیله ای برای سودجویی استفاده کند. بنابراین دغدغه حفظ تطابق میزان واقعی خسارت با دیه می تواند محدوده پاسخ سؤال فوق را مشخص کند.

در این مورد ابتدائاً قابل ذکر است که گاه خسارت وارد بر عقل در عرض خسارت بر عضو دیگر قرار دارد. برای مثال، اگر دو منفعت لطمه ببینند بی آنکه لطمه به یکی معلول لطمه به دیگری باشد؛ در این صورت، به جمع میان دیات حکم داده شده است. (البهوتی، ۱۴۱۸، ص. ۶۲؛ البیهقی، بی تا، ص. ۸۶)

اما گاه خسارت وارد بر عقل، معلول خسارت وارد بر سایر اعضای بدن است. در این صورت، خسارت در طول خسارت وارد بر عقل قرار دارد. آیا باید برای هر کدام دیه جداگانه ای تعیین شود یا آنکه تنها به یک نوع از دیه باید حکم داد؟ برای مثال، اگر فردی به سر دیگری لطمه ای را وارد آورد به نحوی که ابتدا خود سر آسیب ببیند و سپس بر اثر همین ضربه و آسیب، مغز آسیب دیده و فرد توانایی ذهنی خود را از دست بدهد، در این صورت، آیا می توان به دو دیه حکم داد: دیه آسیب وارده به سر به علاوه دیه عقل؟

به اعتقاد برخی، قول اقوی و اشهر در فقه بر این است که در چنین حالتی برای هر یک از جنایات دیه ای تعیین شده و دیه جنایات با یکدیگر تداخل نمی کند. (الشهید الثانی، ۱۴۱۰، ص. ۲۵۴) در این مورد، فرقی نیست میان آن که برای جنایت، دیه تعیین شده باشد یا ارش و در صورت وجود ارش آن کمتر از دیه عقل باشد یا بیشتر از آن. (ابن ادریس الحلی، ۱۴۱۰، ص. ۴۱۴) در این میان، شاهد استناد به اصلی به نام «اصل عدم تداخل در دیه» نیز هستیم. (السید علی الطباطبایی، ۱۴۲۲، ص. ۲۹۹)

البته قول دیگری که مستظهر به روایت صحیح از معصوم (ع) است میان وحدت یا تعدد ضربه وارده تمایز می گذارد. به این صورت که اگر دو جنایت به سبب ضربه واحد باشد، دو دیه تداخل می یابند اما در غیر این حالت، یعنی اگر فردی بر دیگری دو ضربه وارد آورد با ضربه اول خود سر و با ضربه دوم عقل فرد آسیب ببیند این صورت میان دیه ها باید جمع کرد. (فیاض، بی تا، ص. ۴۲۵) «لوشح شخصاً شحجه فذهب بها عقله، فان كانت الشحجه و ذهاب العقل

بضربه واحده، تداخلت دیتاهما، وان كانا بضربتين فجنى بكل ضربه جنابه، لم تتداخلا؛ روحانی، ۱۴۱۴، ص ۳۱۷؛ «صحيح أبی عبيده المتقدم فى مسأله ديه ذهاب العقل، المتضمن أن الجنائيتين إذا كانتا بضربه واحده ففيهما أغلظ الجنائيتين»؛ طباطبائی، ۱۴۲۲، ص. ۲۹۹؛ خوانساری، ۱۴۰۵، ص. ۲۵۳؛ ابن فهد الحلبي، بی تا، ص. ۳۵۴؛ طباطبائی، ۱۴۲۲، ص. ۲۹۹)

در مقام تطبیق نظر فوق با مبحث تعدد جرم می توان گفت که از جمله اشکال تعدد جرم زمانی است که فعل واحد دارای نتایج متعدد باشد. در این صورت، به مجازات اشد حکم داده خواهد شد. (ماده ۴۶ ق.م.ا.). در مورد صدمه وارد بر عقل و عضو دیگر (مثلاً: سر) اگر با يك ضربه باشد در واقع، فعل واحدی است که دارای نتایج متعدد شده است. در این صورت، تنها به مجازات اشد، حکم داده خواهد شد.

با این حال، با توجه به تبصره ماده ۴۷ ق.م.ا، احکام تعدد جرم مذکور در کتاب اول قانون مجازات قابل استفاده در مورد دیات نمی باشد. بنابراین، نظر به این که قانون گذار در باب دیات به تأثیر وحدت یا تعدد ضربه اشاره ای نکرده است. لذا نظر فوق در حقوق امروز قابل دفاع نیست. (برای دیدن نظر مخالف: نظریه مشورتی ۱۳۷۱/۶/۳-۷/۱۲۵۷؛ به نقل از: رضا شکری، ۱۳۸۳، ص. ۳۴۹؛ و نیز: نظریه شماره: ۱۲۵۷/اداره حقوقی قوه قضائیه: «مستفاد از ملاک تبصره ماده ۳۸۹ و ملاک متن ماده ۴۶۵ قانون مجازات اسلامی و مسئله ۲ صفحه ۵۸۸ تحریرالوسیله، جلد دوم، اگر با یک ضربه چند عضو آسیب دیده باشد دیه با ارض آن ها تداخل نمی کند ولی اگر با یک ضربه یک عضو چند صدمه دیده آن ها تداخل و دیه اکثر گرفته می شود.» اداره کل حقوقی در نظریه شماره ۹۸۶۲/۷ مورخ ۱۳۸۲/۱۱/۲۸ خود به شرح زیر بر عقیده خود باقی است: «در صورتی که دو استخوان از یک عضو مثل یا شکسته شود برای هر استخوان طبق ماده ۴۴۲ قانون مجازات اسلامی باید مستقلاً دیه تعیین شود ولی اگر توسط شخص واحد و در یک زمان در یک استخوان چند شکستگی ایجاد گردد فقط یک دیه یعنی دیه همان استخوان باید پرداخت شود» (به نقل از: غلامرضا شهری و سروش ستوده جهرمی، ۱۳۷۳، ص. ۱۰۷)؛ هر چند که در فقه نیز جدا از آنکه روایت فوق از حیث سند مورد نقد قرار داده اند (طباطبائی، ۱۴۲۲، ص. ۲۹۹) و با روایات دیگر، تعارض دارد (عاملی، بی تا، ص. ۲۸۰: «قضی أمير المؤمنین علیه السلام فی رجل ضرب رجلاً بعضاً فذهب سمعه و بصره و لسانه و عقله و فرجه و انقطع جماعه و هو حی بست دیات») چندان مورد اقبال فقها قرار نگرفته و عمدتاً از آن رجوع و اعراض شده است. برخی از فقها نیز در مقام جمع احکام روایت فوق را ناظر به بحث تداخل جنایت نفس و اطراف می دانند. (طباطبائی، ۱۴۲۲، ص. ۲۹۹) برخی دیگر نیز بر این اعتقادند که روایت ناظر به موردی است که هم یکی از دو جنایت اغلظ از دیگری باشد و هم هر دو جنایت در طول یکدیگر باشند: (روحانی، ۱۴۱۴، ص. ۳۱۷؛ با این حال، برخی از فقها با ذکر

رجوع و اعراض فقها از روایت فوق احتیاطاً حکم به تصالح داده‌اند: خمینی، ۱۴۰۹، ص. ۵۸۷: «و مع ذلک فالاحتیاط بالتصالح حسن...»

به هر حال، قانون مجازات از نظر مشهور پیروی کرده است. بر اساس ماده ۴۴۶ آن قانون: «هرگاه در اثر جنایتی مانند ضربه مغزی و شکستن سر یا بریدن دست، عقل زایل شود برای هر کدام دیه جداگانه خواهد بود و تداخل نمی‌شود.»

قانون‌گذار با ذکر تمثیلی بریدن دست، حکم خسارت عرضی را مشخص کرده است. اما در مورد خسارت طولی؛ با آنکه عقل به‌عنوان منفعت قائم به محل خود (سر) می‌باشد، قانون‌گذار به جمع میان خسارت وارد بر سر با خسارت وارد بر عقل حکم داده است.

آنچه تا به حال گفته شد، در بیان مواردی بود که خسارت وارد بر عقل همراه یا معلول خسارت دیگری بوده است. اما آنچه باید به آن نیز پرداخت، این است که گاه خسارت وارد بر عقل، خود، سبب خسارات دیگری نظیر از بین رفتن بینایی، توانایی حرکت و حتی فوت مجنی‌علیه می‌شود. در این صورت چه باید کرد؟

برای مثال، صدمه وارد بر عقل سبب ضربه مغزی فرد و به حالت کما رفتن وی می‌شود. اگر فرد دچار ضربه مغزی شود، ممکن است مدتی در کما بماند و پس از مدتی که بهبود یافت، عوارض بیماری شروع شود. به گونه‌ای که شخص توانایی تکلم خود یا حس بینایی خود را از دست بدهد.

در صورت فوت مجنی‌علیه، فقها تنها به صدور حکم به دیه فوت اکتفا می‌کنند. در واقع، فقها اصل را بر عدم تداخل دیات می‌دانند در صورتی که قضیه به فوت مجنی‌علیه ختم نشود و در صورت فوت، اصل را بر تداخل دیات می‌گذارند. (علامه حلی، ۱۴۱۵، ص. ۴۱۰:

«لأن تداخل الدیات إذا لم یمت المجنی علیه یحتاج إلى دلیل»^۱

بند دوم: کاهش خسارت

سؤالی که قصد طرح آن را داریم این است که اگر پس از تعیین دیه برای خسارت وارد

۱. ماده ۷-۴۲۵ لایحه قانون مجازات اسلامی: «هرگاه در اثر جنایتی مجنی‌علیه بیهوش گشته و در اغما برود، چنانچه منتهی به فوت او گردد، دیه نفس ثابت می‌شود و چنانچه به هوش آید، نسبت به زمانی که بیهوش بوده، ارش ثابت می‌شود و چنانچه عوارض و آسیب‌های دیگری را همراه داشته باشد، دیه یا ارش عوارض مزبور نیز باید پرداخت گردد.»

بر عقل، عقل فرد مجدداً باز گردد، آیا دیه باید مسترد شود؟ در این خصوص، در فقه این عقیده رایج است که در صورتی که فردی به سر دیگری صدمه‌ای وارد آورد و عقل فرد از بین برود، يك سال باید منتظر ماند. (ابن‌ادریس الحلبي، ۱۴۱۰، ص. ۳۹۶: العلامة الحلبي، ۱۴۱۵، ص. ۴۱۱: «فإن مات فيما بينه وبين سنة قيد به»؛ العلامة الحلبي، ۱۴۱۵، ص. ۴۱۰: ابن‌فهد الحلبي، بی‌تا، ص. ۳۵۴: ابن‌أبي‌جمهور الأحسانی، ۱۴۰۳، ص. ۳۶۹: السيد الخوانساری، ۱۴۰۵، ص. ۲۵۳: «فإن مات فيما بينه وبين السنة أقيد به ضاربه، وإن لم يمّت فيما بينه وبين السنة ولم يرجع إليه عقله أغرم ضاربه الدية في ماله، لذهب عقله»)

اما اگر عقل فرد در طی این مدت بازگشت، مشهور بر این اعتقادند که دیه باید پرداخت شود و در صورتی هم که پرداخت شده باشد، نباید بازگردانده شود. دلیل این نظر، استصحاب استحقاق دیه است؛ در کنار این نکته که برگشت عقل را به معنای هبه از جانب خداوند دانسته‌اند. (جواهری، ۱۳۶۷، ص. ۲۹۵: «وان جنی الجانی فأذهب العقل و دفع الدية ثم عاد العقل لم يرجع الدية لاحتمال أنه هبه مجدده و التحقیق ثبوت الدية ما لم يعلم عدم زواله»؛ الشهبید الثانی، ۱۴۱۰، ص. ۲۵۴: «ولو عاد العقل بعد ذهابه و أخذ ديته لم تستعد الدية لأنه هبه من الله تعالى مجدده»؛ العلامة الحلبي، ۱۴۱۳، ص. ۶۸۸: برخی از فقهای معاصر نیز در صورت برگشت عقل، اعاده دیه را محل تأمل دانسته‌اند: خمینی، ۱۴۰۹، ص. ۵۸۷).

اما برخی دیگر بر آنند که دیه باید مسترد شود. به نظر می‌رسد باید جانب این نظر را گرفت؛ چه جدا از آنکه با بی‌تأثیر گذاشتن بازگشت عقل، لزوم وجود مهلت يك ساله بی‌اهمیت تلقی خواهد شد؛ از نظر اصولی نیز استصحاب سودی نخواهد داشت چه شك در مقتضی است چون استحقاق دیه از بین رفته است. (شربینی، ۱۳۷۷، ص. ۱۶۷)

در عین حال باید توجه داشت که هر چند دیه کامل نباید پرداخت شود اما باید ارزش (حکومت) تعیین کرد، برای مدتی که فرد از موهبت عقل محروم بوده است. (العلامة الحلبي، ۱۴۱۵، ص. ۴۱۱: «فإن رجح إليه عقله كان عليه أرش الضربه»؛ ابن‌ادریس الحلبي، ۱۴۱۰، ص. ۳۹۶: یحیی بن سعید الحلبي، ۱۳۸۶، ص. ۱۳۷: علی‌أصغر مروارید، ۱۴۱۰، ص. ۳۶۴) اما آنچه همگان بر آن اتفاق دارند این است که با پایان يك سال و عدم برگشت عقل فرد به‌طور منجز مستحق دیه می‌شود حتی اگر بعد از این مدت، عقل فرد بازگردد. (فیاض، بی‌تا، ص. ۴۲۴: یحیی بن سعید الحلبي، ۱۳۸۶، ص. ۱۳۷: ابن‌فهد الحلبي، بی‌تا، ص. ۳۵۴)

از نظر حقوق موضوعه ماده ۴۴۷ ق.م.ا. به این موضوع پرداخته است. این ماده مقرر می‌دارد:

«هرگاه در اثر جنایتی عقل زایل شود و دیه کامل از جانی دریافت شود و دوباره عقل برگردد، دیه مسترد می‌شود و ارش پرداخت خواهد شد.»^۱

نکات زیر از ماده فوق قابل استنباط است:

۱. از ظاهر ماده این گونه می‌توان استنباط کرد که تنها به زوال کامل عقل پرداخته است و در مورد زوال ناقص عقل و پرداخت ارش، سکوت کرده است. با این حال، توهّم اختصاص ماده به زوال کامل را باید از ذهن زدود و حکم ماده را به زوال ناقص عقل نیز سرایت داد؛ چه ارش و دیه تنها از این جهت تفاوت دارند که مقدار دقیق یکی در شرع تعیین شده و مقدار دیگری به حکم قاضی خبره سپرده شده است. اما از جهت ماهیت هر دو ابزاری در جهت جبران خسارت‌اند.

۲. هر چند حکم ماده اختصاص به حالتی دارد که دیه از جانی گرفته شده باشد و قانون‌گذار در مورد حالتی که دیه هنوز پرداخت نشده، سکوت کرده است اما به‌طور اولی می‌توان گفت در صورتی که دیه پرداخت نشده باشد، حکم وجوب پرداخت آن برداشته خواهد شد. بنابراین حکم ماده را باید تنها ناظر به مورد غالب دانست.

۳. پرداخت ارش برای جبران خسارت مدتی است که فرد از موهبت عقل محروم بوده است. هم‌چنین از آن می‌توان برای مصداقی استفاده کرد که عقل به‌طور ناقص برمی‌گردد.

۴. هر چند قانون‌گذار بر خلاف قول تقریباً مشهور در فقه به لزوم انتظار برای مدت یک‌سال اشاره‌ای نکرده است،^۲ اما به‌نظر می‌رسد این مهلت یک‌ساله در جهت تعیین میزان

۱. ماده ۵-۴۲۵ لایحه قانون مجازات اسلامی: «هرگاه در اثر جنایتی عقل زایل شود و دیه کامل از جانی

دریافت شود و دوباره عقل برگردد، دیه مسترد و ارش پرداخت خواهد شد.»

۲. در فقه در موارد دیگری نیز به لزوم تعیین مدت برای مشخص شدن و قطعی شدن آثار جراحت اشاره شده است: ابن اَبی‌جمهور الأَحْسَائی، ۱۴۰۴، ص. ۶۲۹: در مورد تعیین مدت یک‌ساله برای از بین بردن مو به منظور مشخص کردن رویش یا عدم رویش آن و عدم لزوم پرداخت دیه قبل اتمام مدت. هم‌چنین است روایتی دیگر از معصوم (ع) در مورد مهلت یک‌ساله برای دندان. (ر.ک: ابن اَبی‌جمهور الأَحْسَائی، ۱۴۰۴، ص. ۶۳۷)

واقعی خسارت، ابزار مناسبی خواهد بود. بنابراین نباید از آن غافل شد. ماده ۴۵۹ ق.م.ا. در مورد حس بینایی و ماده ۴۵۱ ق.م.ا. در مورد حس شنوایی به نوعی به تعیین مدت برای مشخص شدن میزان واقعی خسارت اشاره داشته‌اند. در همین جهت، بند سوم ماده ۵ قانون مسئولیت مدنی این اختیار را به قاضی داده است که در صورتی که در موقع صدور حکم، تعیین عواقب صدمات بدنی به طور تحقیق ممکن نباشد دادگاه از تاریخ صدور حکم تا دو سال حق تجدیدنظر نسبت به حکم را خواهد داشت. و ظاهراً این تجدیدنظر می‌تواند حسب مورد در جهت کاهش یا افزایش خسارت باشد. با این حال، توجه به این نکته لازم است که مقرر مذکور، استثنایی بر قاعده فراغ دادرس بوده و هم‌چون تمام احکام استثنایی دیگر باید تفسیر مضیق شود. به همین منظور، اعمال حکم ماده فوق مشروط به دو شرط اصلی است:

شرط اول آنکه ماده تنها محدود به «صدمات بدنی» است. لذا نباید حکم آن را به سایر خسارات گسترش داد؛ بدیهی است که این شرط مانعی در استفاده از آن در مورد مصداق صدمه به عقل ایجاد نخواهد کرد.

شرط دوم نیز این است که «در موقع صدور حکم، تعیین عواقب صدمات بدنی به طور تحقیق ممکن نباشد». به این ترتیب، اگر تعیین صدمات امکان‌پذیر باشد، تردیدی در عدم امکان اعمال ماده مورد بحث نمی‌باشد.^۱

۵. حال، سؤالی که باید به آن پاسخ داد این است که راهکار شکلی برای استرداد دیه پرداخت‌شده، چگونه خواهد بود؟

پاسخ این پرسش نسبت به حکمی که موعده تجدیدنظر آن باقی است، آسان است؛ چه از آنجا که ملاک جبران خسارت، وضع فعلی زیان‌دیده است دادگاه تجدیدنظر به هنگام صدور حکم، کاهش خسارت را در نظر می‌گیرد اما پس از قطعی شدن حکم، درخواست تجدیدنظر به استناد کاهش بعدی خسارت با قاعده فراغ دادرس و اعتبار امر قضاوت‌شده، منافات دارد. به نظر می‌رسد بهترین راه ممکن، پیش‌بینی اعاده دادرسی است: براساس بند

۱. در فقه نیز برخی در حالتی که به تشخیص خبره امکان عودت عقل باشد، حکم به انتظار و تعیین مهلت يك ساله داده‌اند: روحانی، ۱۴۱۴، ص. ۳۱۰.

۵ ماده ۲۷۲ ق.آ.د.ک. در صورتی که پس از صدور حکم قطعی، واقعه جدیدی حادث و یا ظاهر شود یا دلایل جدیدی ارائه شود که موجب اثبات بی‌گناهی محکوم‌علیه باشد از موارد اعاده دادرسی از احکام قطعی دادگاه‌ها است اعم از این که حکم صادره به مرحله اجرا گذاشته شده یا نشده باشد.

در تفسیر این ماده و تطبیق آن با مصداق مورد بحث، می‌توان گفت که تغییر میزان خسارت ممکن است به یکی از دو دلیل زیر باشد:

دلیل اول: مقدار خسارت از آغاز به‌طور دقیق تعیین نشده است. لذا در تعیین دیه نیز تناسب آن با واقع، ملحوظ نگردیده است. در این صورت، درخواست تغییر میزان دیه از مصادیق ظهور واقعه جدید مذکور در مفاد بند ۵ ماده قانونی یاد شده می‌تواند باشد؛
دلیل دوم: مقدار خسارت از آغاز به‌طور دقیق تعیین شده است اما واقعه جدید سبب شود که مقدار خسارت، کاهش یا افزایش یابد؛ در این صورت، این امر از مصادیق «حدوث واقعه جدید» است.

به هر روی، با استناد به هر یک از این دو، متقاضی اعاده دادرسی در صدد است که بی‌گناهی خود را نسبت به جزیی از دیه‌ای که محکوم به پرداخت آن شده، اثبات نماید.

نتیجه:

۱. با توجه به تلقی عقل به‌عنوان منفعت، پذیرش امکان مطالبه خسارت وارد بر عقل، می‌تواند به نوعی موقعیت امکان مطالبه عدم‌المنفع در فقه را مستحکم سازد.
۲. به‌رغم فقدان تعریف قانونی از عقل، مرجع تشخیص عقل و زوال یا نقصان آن، دو نفر خبره می‌باشد.
۳. در فقه، امکان قصاص در برابر لطمه وارد بر عقل، پذیرفته نشده است. قانون مجازات اسلامی نیز در ماده ۴۴۵ از همین عقیده پیروی کرده است. با نفی قصاص، تنها راه ممکن برای جبران خسارت، دیه است. البته با توجه به این که تنها برای زوال کامل عقل، دیه کامل تعیین شده است اما برای زوال ناقص آن، مقدار خاصی به‌عنوان دیه تعیین نشده است؛ لذا ناگزیر باید از ارش استفاده کرد.

۴. براساس ماده ۴۴۶ ق.م.ا.: «هرگاه در اثر جنایتی مانند ضربه مغزی و شکستن سر یا بریدن دست، عقل زایل شود برای هر کدام دیه جداگانه خواهد بود و تداخل نمی‌شود.» قانون‌گذار با ذکر تمثیلی بریدن دست، حکم خسارت عرضی را مشخص کرده است. اما در مورد خسارت طولی؛ قانون‌گذار به جمع میان خسارت وارد بر سر با خسارت وارد بر عقل، حکم داده است.

۵. اگر پس از تعیین دیه برای خسارت وارد بر عقل، عقل فرد مجدداً بازگردد، آیا دیه باید مسترد شود؟ در این خصوص، در فقه این عقیده رایج است که در صورتی که فردی به سر دیگری صدمه‌ای وارد آورد و عقل فرد از بین برود، یک‌سال باید منتظر ماند. از نظر حقوق موضوعه ماده ۴۴۷ ق.م.ا. به این موضوع پرداخته است. این ماده مقرر می‌دارد: «هرگاه در اثر جنایتی عقل زایل شود و دیه کامل از جانی دریافت شود و دوباره عقل برگردد دیه مسترد می‌شود و ارش پرداخت خواهد شد.»

منابع:

فارسی:

۱. بازگیر، یداله، *قانون مجازات اسلامی در آئینه آراء دیوان عالی کشور*، ۳، قصاص عضو و دیه اعضا، انتشارات ققنوس، چ. اول، ۱۳۷۸.
۲. حجازی، رضا، *اناتومی سر و گردن*، دانشگاه تهران، چ. ۴، بی‌تا.
۳. شهری، غلامرضا؛ ستوده جهرمی، سروش، *نظریات اداره حقوقی قوه قضائیه در زمینه مسایل کیفری از سال ۱۳۵۸ تا سال ۱۳۷۱*، چ. اول، چاپ روزنامه رسمی کشور، ۱۳۷۳.
۴. کاتوزیان، ناصر، *مقدمه علم حقوق*، شرکت سهامی انتشار، چ. ۳۲، ۱۳۸۱.
۵. محمدپور، اسکندر، *تحلیل قضایی از قوانین جزایی*، سلسله مباحث مشورتی قضات دادگاه‌های کیفری تهران، چ. اول، گنج دانش، چ. اول، ۱۳۷۱.
۶. دفتر مطالعات و تحقیقات دیوان عالی کشور، *مذاکرات و آراء هیئت عمومی دیوان عالی کشور سال ۱۳۷۶*، روزنامه رسمی کشور، چ. اول، تهران ۱۳۷۸.

عربی:

۱. ابن ابی جمهور الأحسائی، *عوالی اللئالی*، چ. ۲، سید الشهداء، چ. اول، ۱۴۰۳.
۲. همان، چ. ۳، ۱۴۰۴.
۳. ابن عبد البر، *الکافی*، دار الکتب العلمیه، چ. اول، ۱۴۰۷.
۴. ابن العلامه، *ایضاح الفوائد*، چ. ۳، مؤسسه إسماعیلیان، ۱۳۸۹.
۵. بهوتی، *کشاف القناع*، چ. ۶، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸.
۶. بیهقی، *السنن الکبری*، چ. ۸، دار الفکر.

٧. حلبى، أبو الصلاح، *الكافى للحلبى*، مكتبة الإمام أميرالمؤمنين على (ع) .
٨. حلبى، ابن إدريس، *السرائر*، ج. ٣، مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين بقم المشرفه، ١٤١٠.
٩. حلبى، ابن زهره، *غنيه النزوع*، مؤسسه الإمام الصادق (ع)، مكتبة التوحيد، ١٤١٧.
١٠. حلبى، ابن فهد، *المهذب البارع*، مؤسسه النشر الإسلامى.
١١. حلبى، علامه، *قواعد الأحكام*، ج. ٣، مؤسسه النشر الإسلامى، ١٤١٣.
١٢. _____، *مختلف الشيعه*، ج. ٩، مؤسسه نشر اسلامى، ج. اول، ١٤١٥.
١٣. حلبى، يحيى بن سعيد، *نزهه الناظر فى الجمع بين الأتسياب والنظائر*، ٤٨٩، الآداب، ١٣٨٤.
١٤. خمينى، روح الله، *تحرير الوصيله*، ج. ٢، دارالكتب العلميه، ١٤٠٩.
١٥. خوانسارى، *جامع المدارك*، ج. ٢٤، مكتبه صدوق، ج. ٢، ١٤٠٥.
١٦. روحانى، سيد محمد صادق، *فقه الصادق (ع)*، ج. ٢٦، مؤسسه دار الكتاب، ج. ٣، ١٤١٤.
١٧. زبيدى، *تاج العروس*، ج. ١٥، دار الفكر، ١٤١٤ .
١٨. سرخسى، *المبسوط*، ج. ٢٦، دار المعرفه للطباعه و النشر و التوزيع، ١٤٠٦ .
١٩. سمرقندى، *تحفه الفقهاء*، ج. ٣، دار الكتب العلميه، ج. ٢، ١٤١٤.
٢٠. شريينى، محمد بن أحمد، *معنى المحتاج*، ج. ٤، دار إحياء التراث العربى، ١٣٧٧.
٢١. _____، *الإقناع فى حل ألفاظ أبى شجاع*، ج. ٢، دار المعرفه للطباعه و النشر و التوزيع.
٢٢. شهيد ثانى، *شرح اللمعه*، ج. ١٠، مطبعه الآداب، ج. اول، ١٤١٠.
٢٣. طباطبائى، على، *رياض المسائل*، ج. ١٤، مؤسسه النشر الإسلامى، ١٤٢٢.
٢٤. عاملى، حر، *وسائل الشيعه*، ج. ١٩، دار إحياء التراث العربى.
٢٥. عبد الله بن قدامه، *المعنى*، ج. ٩.
٢٦. عبد الرحمن بن قدامه، *الشرح الكبير*، ج. ٢، دار الكتاب العربى.
٢٧. فياض، شيخ محمد إسحاق، *منهاج الصالحين*، ج. ٣، ج. اول.
٢٨. قمى، على بن محمد، *جامع الخلاف والوفاق*، پاسدار اسلام.
٢٩. مرواريد، على أصغر، *البنابيع الفقيهيه*، ج. ٥، دارالتراث، ج. اول، ١٤١٠.
٣٠. مزنى، إسماعيل، *مختصر المزنى*، دار المعرفه للطباعه و النشر.
٣١. منهاجى الأسيوطى، *جواهر العقود*، ج. ٢، دار الكتب العلميه، ج. اول، ١٤١٧.
٣٢. نجفى (صاحب الجواهر)، محمد حسن بن باقر، *جواهر الكلام فى شرح سرائع الإسلام*، ج. ٤٣، دار إحياء التراث العربى، ج. ٧، ١٣٦٧ ش.
٣٣. نووى، محبى الدين، *المجموع*، ج. ١٩، دار الفكر للطباعه و النشر و التوزيع.